

## جهانی شدن: سیر تاریخی

### و ابعاد آن<sup>۱</sup>

دکتر پرویز پیران<sup>۲</sup>

#### چکیده

نگاه تاریخی به پدیده‌های اجتماعی به فهم بهتر آن پدیده‌ها کمک خواهد کرد. جهانی سازی (جهانی شدن) نیز از این قاعده مستثنا نیست. به لحاظ تاریخی، اگر جهانی سازی را تلاش برای یکپارچه سازی و یکسان سازی همه تفاوت‌ها در نظر بگیریم، آنگاه باید بگوییم که با پدیده جدیدی رو به رو نیستیم؛ چه بدین معنا مذاهب، پیشگام جهانی سازی بوده‌اند. اما اگر جهانی سازی را به معنای جهانی شدن بازارهای مصرف، یکسان سازی شکل‌های مبادله و به طور کلی یکپارچه سازی اقتصادی تعریف کنیم، باید بگوییم که جهانی شدن یا جهانی سازی پاسخی است که نظام سرمایه داری به بحران‌های ذاتی خود، که ناشی از نیاز به انباشت دم‌افزون سود و سرمایه است، داده است. در این مقاله ابعاد مختلف

---

۱. سخنرانی ارائه شده در محل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی. عنوان اصلی سخنرانی و عنوان‌های فرعی آن را فصلنامه مجلس و پژوهش انتخاب کرده است. بدین وسیله از آقای دکتر پیران که متن سخنرانی را در اختیار فصلنامه قرار دادند، تشکر می‌شود.

۲. استاد دانشگاه علامه طباطبایی

جهانی سازی سرمایه داری، از جمله بحران های ادواری آن، تأثیر جهانی سازی بر نیروی کار، فناوری، شهرنشینی و برخی ابعاد مرتبط با ایران مورد بحث قرار گرفته است.

### پیشگامان جهانی سازی

موضوع محوری این مقاله، جهانی سازی، دگرگونی ها، آثار و نتایج و سرانجام تردیدهای موجود در مورد آن است. اگر بخواهیم جهانی سازی را به ساده ترین شکل تعریف کنیم، باید از یکپارچه سازی، یکسان سازی و ادغام سخن به میان آوریم. یکسان سازی، یکپارچه سازی و ادغام نیز دارای ابعاد هستند و به شکل های گوناگون در نظام های موجود و جوامع مختلف متجلی می شوند. برخی از ابعاد جهانی سازی، از جمله جهانی شدن بازار مصرف، یکسان سازی شکل های مبادله اقتصادی و مانند آن، به سرعت رخ می دهند. وجوه دیگر این امر با تأخیر و به کندی و گاه با موانع و آثار منفی بیش تری صورت می گیرد؛ اما به طور کلی باید توجه داشت که جهانی سازی امر تازه ای نیست. آنچه جدید است، امکان وقوع عملی و سرعت و گستردگی آن است. در مقام مقدمه می توان گفت مذاهب از پیشگامان جهانی سازی تلقی می شوند؛ چرا که در بطن هر مذهب و آیینی، جهانی سازی آرزویی است که بر آن تأکید می شود و استثنایی نیز در کار نیست. به هر حال، پیروان هر آیینی، آن را برحق می دانند و گراییدن به آن آیین را به نفع تمامی انسان های روی زمین تلقی می کنند. پس زمانی مسیحیت و در دورانی اسلام در جهت جهانی سازی گام برداشته اند. برخی از امپراتورهای کهن، به ویژه روم باستان، نیز چنین داعیه ای داشته اند. سرداران جنگی بسیاری نیز در آرزوی تسخیر تمامی جهان، روزگار گذرانده اند که معروف ترین آنان اسکندر مقدونی بوده است. در تمامی این تلاش ها برای یکپارچه سازی و یکسان سازی، عبارتی کلیدی وجود دارد: «تفاوت ها را زدودن و همه را شبیه خود کردن».

### سرمایه‌داری، دور باطل انباشت و بحران

جهانی‌سازی در عملی‌ترین شکل خود، با ظهور سرمایه‌داری واقعی ملموس یافته است. جهانی‌سازی، در منطق درونی سرمایه‌داری نهفته است. همان‌گونه که بارها گفته‌ام، هر نظامی چه در گذشته و چه در حال یا آینده، دارای منطق درونی خاص خود است که به آن Inner Logic می‌گویند. منطق درونی هر نظام، شکل دهنده نیروی محرکه آن نظام است. منطق درونی نظام سرمایه‌داری، انباشت دم‌افزون سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد است؛ فرایندی که «سرایستادن» ندارد. به همین دلیل هر چند سرمایه‌داری در اجزای خود از عقلانیت ابزاری<sup>۱</sup> تبعیت می‌کند، در مجموع و به مثابه یک نظام، غیرعقلانی است. به هر حال این پرسش مطرح می‌شود که انباشت دائم سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد، آن هم به صورت ابدی و بی‌پایان، برای تحقق چه امری رخ می‌دهد. این پرسش در چارچوب نظام سرمایه‌داری پاسخی ندارد؛ زیرا در آن فقط انباشت دم‌افزون سرمایه مطرح است و هدف نهایی تلقی می‌شود. از این رو، سرمایه‌داری فاقد فلسفه حیات است. فقدان فلسفه حیات سبب شده که بسیاری، از جمله متفکران مکتب انتقادگرایی یا مکتب فرانکفورت، از بیماری عقل و غلبه عقل جزئی بر عقل کلی سخن به میان آورند.

باید توجه داشت که به تبع چنین فلسفه‌ی حیاتی، گسترش دائمی در تمامی جهات، امری گریزناپذیر است. نیروی محرکه چنین نظامی، سود بیش‌تر و بیش‌تر است؛ اما سود بیش‌تر و بیش‌تر که در انباشت دم‌افزون متجلی می‌شود، نیز برای سرمایه‌گذاری مجدد است. پس نظام سرمایه‌داری دچار یک دور باطل ابدی می‌شود. به همین دلیل، سرمایه‌داری نظامی «سیزیفوسی»<sup>۲</sup> و نظامی «دانایدی»<sup>۳</sup> است. می‌دانید که سیزیفوس، پادشاه تردست و شعبده‌باز کورونت در اسطوره‌های یونانی، به خشم ابدی خدایان محکوم است که تخته سنگی بزرگ را از کوهپایه به سوی قله کوه بالا کشد، اما هرگاه سنگ به قله کوه می‌رسد، به پایین دره می‌غلتد و سیزیفوس به تکرار این امر محکوم است. در اسطوره‌های یونانی نیز داناید

- 
1. Instrumental Rationality
  2. Sisyphus
  3. Danaids

ملکه‌ای است که او هم به خشم خدایان محکوم است که آب اقیانوسی را با سطلی بی‌ته تخلیه کند. بدیهی است که هر دو اسطوره، نماد کاری عبث، بی‌پایان و بی‌حاصل هستند؛ همان‌گونه که انباشت سرمایه برای نفسِ انباشت چنین است. با این منطق درونی، به هر صورت، چه خوب، چه بد، کوشش در جهت جهان‌شمولی و تسخیر تمامی بازارها، چه دور و چه نزدیک، جزء جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری می‌شود. به همین دلیل، بسیاری همواره از سرمایه‌داری جهانی یاد می‌کنند. بدین معنا جهانی‌سازی با پیدایش سرمایه‌داری مطرح می‌شود. از طرف دیگر هر نظامی که با دوری بی‌پایان روبه‌رو باشد، نظامی بحران‌زا تلقی می‌شود. به همین دلیل، بحران در ذات سرمایه‌داری نهفته است. همان‌گونه که بارها بیان کرده‌ام، اولین بحران نظام سرمایه‌داری بحران مازاد تولید بود که در سال ۱۸۲۵ میلادی در انگلستان روی داد و آخرین حلقه سرمایه‌داری جهانی در آن زمان، یعنی ژاپن، عیناً این بحران را در سال ۱۹۱۰ میلادی تجربه کرد. به خوبی پیداست که این بحران و سایر بحران‌ها از همان منطق درونی زاده می‌شوند. آیا از خود پرسیده‌اید که چرا کارخانه، جایگزین نظام تولید دستی خانگی و کارگاهی می‌شود؟

دلیل این دگرگونی در این واقعیت نهفته است که کارخانه، یعنی مکانی که اجزای پراکنده فرایند تولید را به زیر یک سقف گرد می‌آورد و فناوری را در ابعاد خیره‌کننده‌ای به فرایند تولید پیوند می‌زند، تنها ابزاری است که تولید انبوه را ممکن می‌سازد. تولید انبوه، کلید حداکثر سازی انباشت است. از طرف دیگر، الزاماً این‌طور نیست که جامعه بتواند مصرف خود را با تولید انبوه هماهنگ سازد. پس مصرف از تولید عقب می‌ماند، که حاصل آن بحران مازاد تولید است. بحران مازاد تولید فقط با گسترش بازارها قابل حل است؛ به عبارتی دیگر، مشکل مازاد، یک مشکل همیشگی نظام سرمایه‌داری است و به تبع آن لزوم حل بحران در سرمایه‌داری امری دائمی است. جهانی‌سازی، به معنای خاص آن، کوشش در جهت حل یا حداقل تخفیف بحران‌های سرمایه‌داری در دوران انحصار است.

خلاصه بحث‌های فوق چنین است: اول آن که جهانی‌سازی پدیده تازه‌ای نیست. دوم آن که سرمایه‌داری به دلیل منطق درونی و نیروی محرکه خود، نظامی بحران‌زاست؛

بحران‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری با بحران مازاد تولید آغاز می‌شود. سوم آن که به تبع چنین بحران‌هایی گسترش دائمی سرمایه‌داری امری الزامی است. پس سرمایه‌داری، از لحظه پیدایش، سودای جهانی شدن را در سر می‌پروراند. گسترش سرمایه‌داری دو شکل کلی دارد؛ یکی گسترش جغرافیایی است، بدین معنا که سرمایه‌داری، جوامع بیش‌تر و بیش‌تری را در خود هضم می‌کند. دوم گسترش از طریق متنوع‌سازی انباشت سرمایه است که ساده‌ترین آن تنوع و گسترش مصرف است. بدیهی است برای این کار باید تولید، هرچه بیش‌تر و متنوع‌تر شود.

در پس این پرده، حقیقت دیگری نهفته است. سرمایه‌داری باید به هر قیمتی حفظ شود. این کوشش پایان‌ناپذیر برای حفظ سرمایه‌داری به معنای حل دائمی بحران‌ها و برون رفتن از آن‌هاست. در این راه، سرمایه‌داری آموخته است که راه‌حل قطعی وجود ندارد و تنها باید به راهکارهای مقطعی دل خوش کند. جمله جان مینارد کینز<sup>۱</sup> در پاسخ به کسانی که راه‌حل‌ها را مقطعی، موردی و گذرا می‌خوانند، نمادین، گویا و جالب است: «در دراز مدت همه ما مرده‌ایم». در جریان تحول و گسترش سرمایه‌داری، دوره‌هایی قابل تشخیص هستند؛ اولین دوره، دوره سرمایه‌داری تجاری است. در این دوره در قالب استعمار علنی و تمام عیار - به پیشگامی انگلستان - جهان غیر سرمایه‌داری غارت می‌شود تا نهاد اولیه صنعتی شدن فراهم شود. با فراهم آمدن سرمایه عظیم اولیه یا نهاد اولیه، صنعتی شدن امکان‌پذیر و سرمایه‌داری وارد دومین مرحله حیات خود، یعنی سرمایه‌داری صنعتی می‌شود. در این مرحله، بحران‌ها به سراغ سرمایه‌داری می‌آیند. اگر بخواهیم از جزئیات تاریخی بگذریم، باید بگوییم که مهم‌ترین اتفاق در این دوره ضرورت تقسیم و باز تقسیم بازارهاست که حاصل آن دو جنگ عالم‌گیر است. پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه‌داری از چنگ انگلستان در آمد و ایالات متحده جای آن را گرفت. با این حال، بحران‌ها دست بردار نبودند و سرمایه‌داری به مرحله جدیدی به نام سرمایه‌داری انحصاری وارد شد.

---

1. John Mynard Keynes.

اما جهانی سازی به یک تعبیر، نماد ورود سرمایه داری به مرحله دیگری است که آن را سرمایه داری «کازینویی» یا «قمارخانه‌ای» نام داده‌اند. در مرحله سرمایه داری کازینویی، سرمایه‌های مالی، به ویژه بازار سهام، نقشی تعیین کننده پیدا می‌کنند. بازار بورس امروز شبیه قمارخانه است. هر کس در آن وارد شود، روی هستی خود قمار می‌کند. اقلیتی کوچک یکشنبه ره صد ساله می‌روند و ثروتی افسانه‌ای به کف می‌آورند و اکثریتی بزرگ از هستی ساقط و خیابان خواب می‌شوند. اگر به دلیل محدودیت، چاره‌ای جز ساده سازی نداشته باشیم - با این توضیح که هرگونه ساده سازی، بخشی از واقعیت را می‌بلعد - برعکس لنین باید بگوییم که سرمایه داری کازینویی، نه سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم، پایان سرمایه داری است. گرچه همیشه چنین آینده‌نگری‌های کلانی در دسر سازند، اما توجه کنید که تضاد سرمایه و طبیعت، جهان را در آستانه نابودی قرار داده است. شرایط زیست - بوم انسان، یعنی کره زمین، به شدت ناپایدار است.

### سیاست تعدیل و آزادسازی اقتصادی

به هر صورت، جهانی سازی مستتر در نظام سرمایه داری، امروز بیش از هر زمان دیگری واقعیت پیدا کرده است و با شدت در حال تحقق است. البته بیش تر ریشه این امر را باید در بحران‌های سرمایه داری جستجو کرد. اگر به دهه ۱۹۷۰ میلادی بازگردیم، این مسأله را می‌توانیم به خوبی دریابیم. در اواسط دهه ۱۹۷۰، علائمی در بازار جهانی سرمایه داری مشاهده شد که با اوضاع قبلی متفاوت بود. گویی که دست نامرئی مورد بحث در کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت، از معجزه گری باز مانده بود. می‌دانید که سه ربع از این کتاب صرف نشان دادن ناکارایی، تبهکاری و فساد دولت شده است. تمامی تلاش اسمیت آن بود که ثابت کند دولت نباید در ساز و کارهای بازار دخل و تصرف نماید. به نظر او تمامی کسانی که در جستجوی سوداگری به بازار پای می‌نهند، تنها به دنبال نفع مادی خویش هستند، اما بازار تابع قانونمندی‌های خود است و در پایان پس از هر ناپایداری، دست نامرئی به کار می‌افتد و ضمن انطباق با وضعیت، تعادل ایجاد می‌کند.

در دهه ۱۹۷۰ میلادی مشاهده شد که چنین انطباقی وجود ندارد و غوغای لسه‌فر یا آزادی مطلق کسب و کار که وجه تسمیه آن به گفتگوی له ژاندر<sup>۱</sup>، وزیر خزانه‌داری فرانسه با یکی از تاجران فرانسوی باز می‌گردد، حرف و حدیثی بیش نبوده است. داستان از این قرار است که وزیر خزانه‌داری پرسیده بود که مشکل چیست و چرا بازار در وضعیت نامطلوبی به سر می‌برد. تاجر باهوش فرانسوی پاسخ داده بود «دست را بردار و بگذار برود و رها شود». عبارت «دست را بردار» یا «لسه‌فر» در زبان فرانسوی، از آن زمان تاکنون نام مکتب آزادی مطلق کسب و کار گردید که آدام اسمیت برجسته‌ترین اندیشمند آن بوده است. سال‌ها بعد، جان مینارد کینز دخالت دولت را تجویز کرد و با پیدایش دولت‌های رفاه، به منزله بزرگ‌ترین خریدار، که با خرید خود در مواقع بحرانی، شوکی مطلوب به بازار وارد می‌ساختند، از دستورالعمل‌های اسمیت فرسنگ‌ها فاصله گرفته شد؛ اما علائم بازار گویای مشکلی عمیق و ریشه‌دار بود. به همین دلیل، بسیاری برای حفظ سرمایه‌داری به اندرزه‌های اسمیت بازگشتند و سیاست تعدیل، انطباق‌ساختاری و قانون و قاعده‌زدایی و رها سازی کامل سرمایه را تقدیس کردند.

با این حال، علی‌رغم دخالت‌های دولت، بازار جهانی با مشکلات فراوانی روبرو بود؛ اما دو مسئله بیش از سایر موضوعات توجه سرمایه‌داران را به خود جلب کرده بود. نخستین مسئله طولانی شدن دوره رکود بود. اقتصادشناسان شوروی سابق، دوره‌های هفت هشت ساله را برای رکود محاسبه کرده بودند؛ یعنی در محاسبات آنان به طور متوسط هفت یا هشت سال رکود و سپس هفت یا هشت سال رونق. پیش‌بینی شده بود؛ در حالی که دهه ۱۹۷۰ نشان می‌داد که این رکود سال‌ها به درازا خواهد کشید، و چشم‌اندازی از رهایی، حتی در افق هم، پیدا نیست. از سوی دیگر، علائم کلاسیک بازار و قانونمندی‌های آشنای آن نیز به چشم نمی‌آمد و عمل نمی‌کرد، قاعده آن بود که در دوره رکود، قیمت‌ها کاهش و تمایل به سرمایه‌گذاری و خرید افزایش یابد و همین امر رکود را از میان ببرد. برعکس، در دوره‌های رونق، قیمت‌ها به سرعت بالا می‌رفت و به تدریج بسیار زیاد منجر می‌شد که

---

1. Legendre.

این خود زمینه‌ساز رکود بود؛ اما باید گفت سرمایه‌داری در این مقطع به دوره انحصار وارد شده بود و قیمت‌ها را دیگر ساز و کارهای بازار تعیین نمی‌کردند. مفهوم جدیدی باید ساخته می‌شد، مفهوم رکود تورمی<sup>۱</sup>. چاره کار چه بود؟

صندوق بین‌المللی پول (IMF) در دهه ۱۹۶۰ میلادی برای حل بحران درازمدت، الگوی کشورهای تازه صنعتی شده (NICs) را طراحی کرد که در واقع ایجاد سلسله مراتبی تازه در جهان سرمایه‌داری محسوب می‌شد. در کنار کشورهای صنعتی شده قدیمی، بایست حلقه جدیدی ایجاد می‌شد تا کشورهای صنعتی به فناوری برتر پردازند و کشورهای تازه صنعتی شده، عهده‌دار تولید صنعتی سنتی شوند و جهان سوم و چهارم همچنان به مصرف مشغول باشند. براساس این الگو، کشورهای کره جنوبی، سنگاپور و تایوان در جنوب شرقی آسیا، و برزیل و آرژانتین در آمریکای لاتین، و اسرائیل در خاورمیانه کاملاً می‌بایست صنعتی می‌شدند و سر برمی‌آوردند. در دوره بعد، مالزی، شیلی و تا حدودی تایلند و ترکیه نیز می‌بایست به این جمع اضافه می‌شدند. چنین تقسیم‌کاری به گسترش بازار و ایجاد صرفه‌های اقتصادی ناشی از مقیاس در محدوده‌های جغرافیایی گوناگون منجر می‌شد و بیماری رکود را درمان می‌کرد. قیمت‌ها بر پایه صرفه‌جویی‌های مختلف و کارگر ارزان، پایین می‌آمد و بر تعداد مصرف‌کنندگان به شدت افزوده می‌شد. طراحان این الگو در اواخر دهه ۱۹۷۰ آن را الگویی ناممکن خواندند.

در هر صورت، پس از بحث و بررسی‌های فراوان، جهانی‌سازی تنها راه‌حل شناخته شد. دولت‌ها باید کوچک و کوچک‌تر می‌شدند؛ یارانه‌ها حذف می‌گردید؛ قیمت‌ها را به طور طبیعی بازار تعیین می‌کرد؛ مرزها در مقابل گردش سرمایه و کالا، کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شد؛ حقوق گمرکی به تدریج از میان می‌رفت؛ درهای اقتصاد ملی کاملاً باز می‌شد و دخالت دولت‌های کوچک شده به حداقل می‌رسید و به نام قانون و قاعده زدایی، تمامی موانع گردش کالا و سرمایه حذف می‌شد.

---

1. Stagflation.



## موانع گسترش سرمایه‌داری

دستیابی به این دستورالعمل‌ها با دو مانع اساسی روبه‌رو شد؛ مانع اول، فنی و مانع دوم سیاسی بود. مانع فنی، از آن نظر مطرح شد که وحدت بازارها، یعنی وحدت بازار اشتغال، سرمایه، تولید و مصرف، یکپارچه‌سازی و یکسان‌سازی، نیازمند ذخیره اطلاعات در حجمی باور نکردنی و دسترسی فوری به اطلاعات ذخیره شده بود. این موضوع، تحول اساسی را در دو زمینه الزامی می‌ساخت؛ چرا که با توجه به ویژگی‌های رایانه‌های دهه ۱۹۷۰ ذخیره اطلاعات مستلزم حجم عظیمی از امکانات سخت‌افزاری بود. برای بیان این مطلب از مثالی ساده استفاده می‌کنیم. اگر اکنون هر فروشگاه کوچک بخواهد خود را با رایانه‌های دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، با جهانی‌سازی منطبق کند، باید زمینی به اندازه ورزشگاه آزادی داشته باشد تا رایانه‌های بزرگ<sup>۱</sup> خود را در آن قرار دهد. پس چاره کار، تحولی بزرگ در دنیای رایانه‌ای بود تا امکان ذخیره افسانه‌ای اطلاعات در شبکه‌ای جهانی فراهم آید، رایانه‌ها کوچک و قابل حمل شوند و فقط با اتصال به تلفن و فشار یک دکمه بتوانند در هر لحظه به شبکه وصل شوند و اطلاعات خواسته شده را دریافت دارند. امروزه در دنیای جهانی‌سازی، خریدار، کارت اعتباری ارائه می‌دهد. باید کارت اعتباری او را در یک لحظه کنترل و اجازه فروش کالای درخواستی را صادر کرد. این فقط مثالی در زمینه خرده‌فروشی است. بنگاه‌های اقتصادی باید هر لحظه از اوضاع بازار جهانی آگاه باشند و خود را با آن تطبیق دهند. پس علاوه بر تحول شگرف در دنیای رایانه‌ها، دگرگونی ارتباطات نیز الزامی بود. در این وضعیت، همچون همیشه، دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و بخش‌های تحقیق و توسعه (R&D) بنگاه‌های بزرگ اقتصادی پای به میدان گذاردند. با به میدان آمدن این مراکز، انقلاب رایانه‌ای - ارتباطات یا انقلاب الکترونیک به وقوع پیوست. از یک سو، ریز پردازنده‌ها اختراع شدند که در آن‌ها حجمی افسانه‌ای در ابعاد یک کیف کوچک - حدود دو برابر یک کتاب - ذخیره می‌شود و با فشار یک دکمه در دسترس قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، ماهواره‌های بسیار پیشرفته مخابراتی چند منظوره با هدف کنترل بر

جهان و در عین حال، ارتباط لحظه‌ای از هر نقطه کره خاکی به نقطه‌ای دیگر، ساخته و به فضا پرتاب شده‌اند و فضای لایتناهی با انواع این گونه ابزارها انباشته گردید. به این ترتیب، مانع فنی از سر راه برداشته شد.

مانع دوم، ادغام سیاسی جهان و ایجاد جهان تک قطبی را به رهبری ایالات متحده ضروری ساخت. برای چنین ادغامی، فروپاشی شوروی سابق، رهبر جهان «سوسیالیسم موجود»، نخستین گام به حساب می‌آمد. مهم‌ترین منبع درآمد ارزی شوروی، نفت بود. پس می‌بایست با برنامه‌ریزی کارتل‌های نفتی (با سپاس از عربستان سعودی) قیمت نفت هر روز کاهش می‌یافت، تا جایی که استخراج آن مضحک به نظر می‌رسید. با کاهش قیمت نفت، شوروی از مهم‌ترین منبع دریافت ارز محروم شد. در عین حال، رقابت با ایالات متحده در دوران فناوری عالی یا برتر، روز به روز سخت‌تر می‌شد. شکل و سرعت عقب‌ماندگی تغییر کرد؛ یعنی یک روز عقب افتادن، به معنای پنجاه سال عقب افتادگی بود. این امر در زمینه تسلیحات بیش‌تر بود. طرح «جنگ ستارگان» ریگان، وحشت را بر نخبگان حاکم یا طبقه ممتاز شوروی مستولی گرداند. چاره کار، پروستاریکا تشخیص داده شد که اجرای آن با مرگ برژنف، آخرین بازمانده نسل قدیمی کمیته مرکزی حزب کمونیست، ممکن گردید. ابتدا محلی به میدان آمد که تنها چند صباحی بر صحنه بود تا این که نوبت به گورباچف رسید؛ اما نظامی که می‌خواست انسان نوین را در دامن خود پرورش دهد، از درون پوسیده بود. اصلاحاتی که قرار بود کنترل شده به پیش رود، سبب فروپاشی شوروی گردید. البته بار جمهوری‌های عقب مانده نیز باید از دوش اقتصاد روسیه برداشته می‌شد. با فروپاشی شوروی و آغاز مسابقه برای ادغام جهان سوسیالیستی در اقتصاد سرمایه‌داری، مانع سیاسی نیز از میان برداشته شد.

### پیامدها و جنبه‌های جهانی سازی

از انقلاب اول علمی - فنی که با اختراع چرخ آغاز شده تا به امروز، تحولات جهان چنین بزرگ، پرشتاب و تأثیرگذار نبوده است. به همین دلیل، جهانی‌سازی را مهم‌ترین نقطه

عطف تاریخ بشری خوانده‌اند. آثار جهانی‌سازی را در تمامی ابعاد زندگی انسانی می‌توان دید. تمام نظام‌های فکری، الگوهای جاافتاده سیاسی، شیوه کار و تولید صنعتی، آرایش طبقات اجتماعی، الگوهای آموزشی، مفهوم امنیت ملی، کار فکری و تخصصی و هزاران موضوع دیگر با چالشی عظیم روبه‌رو شده‌اند. سرعت تغییرات چنان است که انسان را به حیرتی عظیم فرو می‌برد. هنوز تحقیقی آغاز نشده، باطل می‌شود و ده‌ها موضوع پیشرفته‌تر مطرح می‌گردد. بیهوده نیست که مراکز تحقیقاتی مجبور شده‌اند تا تحقیق تضمین شده را آغاز کنند؛ بدین معنا که برای جلوگیری از مرگ تحقیق، تضمین می‌دهند که با توجه به خطر به میدان آمدن روش‌های نوین، تحقیق را به کناری نهند و به کار خود ادامه دهند.

در دنیای مبارزات، پرچم‌رهایی بشر در دست کدام طبقه است؟ در وضعیت خودکار شدن فرایند تولید، کارگر، دیگر چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ به همین دلیل از پایان کار سخن به میان می‌آید. عقلانیت ابزاری یا کاربردی هرگز در تاریخ بشر چنین غلبه‌ای سراسری و فراگیر نداشته است. هر حوزه‌ای که مطرح کنید، به نگارش ده‌ها و گاه صدها کتاب نیازمند است. فقط توجه کنید که چگونه مفهوم انقلاب طبقاتی، جای خود را به جنبش‌های اجتماعی جدید داده است. تخریب محیط زیست، تبعیض و کنار گذاشتن (زنان، اقلیت‌ها و نظایر آن)، هویت مکانی و محله‌ای، جنبش‌های سبک زندگی، و جنبش‌های تهیدستان شهری برای دستیابی به مصرف جمعی (سرپناه، آب سالم، برق، گاز، تلفن و راه)، عناوین جنبش‌های اجتماعی جدیدند. تأکید بر جنبش‌های اجتماعی جدید، محصول شکست الگوی اجتماعی - دمکراتیک و کاهش اهمیت مبارزات کارگری است. در واقع حیطه‌ای از زندگی اجتماعی را نمی‌توان یافت که از فرایند جهانی‌سازی تأثیر نپذیرفته باشد.

تنها اگر شهر و زندگی شهری را مورد توجه قرار دهیم، عمق و گستردگی تحولات ناشی از جهانی‌سازی را در خواهیم یافت. در پرتو جهانی‌سازی، شهرهای بزرگ، دیگر نمی‌توانند تنها به فضای ملی اکتفا کنند. کلان‌شهرهای جهان سومی نیز دیگر قادر نیستند تنها پل انتقال ثروت ملی به اقتصاد جهانی محسوب شوند. براین اساس، کلان‌شهرها برای

کسب جایگاهی رفیع در اقتصاد جهانی و ایفای نقشی مسلط در فرایند جهانی شدن در تکاپویی جانکابه به سر می‌برند. شهرهای بزرگ جهان، چه در دنیای پیشرفته و چه در جهان سوم، به طور مداوم می‌کوشند تا برای کسب جایگاهی رفیع‌تر در اقتصاد جهانی مزیت‌های منحصر به فردی عرضه و سرمایه را به سمت خود جذب کنند؛ زیرا جهانی‌سازی، جغرافیا و ترکیب اقتصاد جهانی را سخت دگرگون ساخته و با شتابی بی‌مانند این دگرگونی را تشدید کرده است.

از یک سو، دگرگونی‌های اقتصاد جهانی و دستاوردهای عظیم انقلاب الکترونیک (رایانه‌های کوچک، اختراع تراشه‌ها و ارتباطات ماهواره‌ای)، پخش شدن و گسترده‌گی فضایی را ممکن و امکانات بی‌مانندی را برای انسان فراهم ساخته و فرصت‌های جدیدی را فراروی آدمیان گشوده‌اند؛ اما از سوی دیگر، تحولات یاد شده ادغام هر چه بیش‌تر را در سطح جهان و نیز تمرکز فزاینده را گریزناپذیر ساخته‌اند. این دوگانگی، نقشی ویژه و راهبردی به کلان‌شهرها بخشیده تا به سوی شهر جهانی حرکت کنند. شهرهای جهانی به طور همزمان باید:

۱. به مراکز به شدت متمرکز هدایت سازمان اقتصاد جهانی بدل شوند؛
۲. مکان‌های کلیدی امور مالی و خدمات فوق‌تخصصی به شمار روند؛
۳. جایگاه‌های تولید، از جمله تولید نوآوری و سرمایه فکری (که امروزه جزو مقوله‌های امنیت ملی است و کشور ما با گشاده دستی فرار مغزها را تسهیل و تسریع می‌کند) آن‌هم در صناعی با فناوری بسیار پیچیده و امروزی به حساب آیند؛
۴. به بازارهای اصلی برای آنچه در قالب صنعت مدرن و نوآوری‌های شگرف تولید می‌شوند، مبدل شوند.

در دنیای صنعت نیز سرعت تحولات باورنکردنی است. تولید فلزات جدید، استفاده از الیاف نوری، استفاده گسترده از لیزر، بحث‌های بیوتکنولوژی و مباحث ژنتیک، هوش مصنوعی و هزاران موضوع دیگر، گویای تحولی اساسی و عمیق هستند. به همین دلیل، اندیشمندانی چون مانوئل کاستلز می‌گویند نماد صنعت در دو قرن نوزدهم و بیستم،

ساختمان‌هایی عظیم با دودکش‌های سربه‌فلک کشیده‌ای بود که دودی غلیظ از آن‌ها به هوا برمی‌خاست؛ اما امروزه، هنگامی که در کنار کارخانه‌ای ایستاده‌اید، نمی‌دانید که این ساختمان کارخانه است یا مهد کودک یا کتابخانه! زیرا فرایند تولید به شدت فشرده شده است و کارخانه، دیگر دارای آن معنای قدیمی نیست و دستگاه‌ها نیز بسیار کوچک شده‌اند. همین رخدادها در دنیای علم، اندیشه اجتماعی، نظریه‌سازی، و تحقیق و پژوهش نیز در حال روی دادن است. فقط کافی است بازنگری علوم اجتماعی را بررسی کنید. سخن بر سر آن است که علوم اجتماعی باید به علوم خط مشی و سیاست اجتماعی تبدیل شود<sup>۱</sup>. از سوی دیگر، تحت تأثیر تحولات اروپای شرقی، از نظریه عمل سخن<sup>۲</sup> به میان آمده است. در سال ۱۹۹۲، شورای جهانی علوم اجتماعی و در سال ۱۹۹۴، یونسکو، هر دو، در پاریس کنفرانسی تشکیل دادند که موضوع آن بازنگری علوم اجتماعی بود. یونسکو طرحی را در این زمینه با نام «مدیریت گذار اجتماعی» (MOST)<sup>۳</sup> طراحی کرده است. این گذار در پرتو تحولات جهانی‌سازی مطرح شده است. در این طرح چهار زمینه برای علوم اجتماعی مطرح گردیده که عبارتند از:

۱. شهرها عرصه تحولات پرشتاب،

۲. رو به سوی جوامع چند قومی و چند فرهنگی،

۳. سازگاری محلی و بومی با فناوری پیشرفته و عالی،

۴. فقر و فقرزدایی.

بعدها بحث آسیب‌های اجتماعی، به ویژه اعتیاد، به این بحث‌ها افزوده شد. برای درک سرعت تحولات، لحظه‌ای به شعاری که در اوایل دهه ۱۹۹۰ مطرح شده بود، توجه کنید. در آن زمان می‌گفتند: «جهانی بیندیش و محلی و بومی عمل کن». اکنون در اثر تغییرات بدون پایان، با تجدید نظر در این شعار، می‌گویند «بومی و محلی بیندیش و جهانی عمل کن». از نظر روش‌شناسی نیز دیگر تأکید جنون‌آمیز بر پیمایش اجتماعی و تکمیل پرسشنامه

---

1. Policy Science  
2. Action Theory  
3. Management of Social Transition

و آزمون‌های آماری ارتباط بین متغیرها به کناری نهاده شده و از پژوهش مشارکت جویانه و استفاده از فنون کیفی تحقیق سخن به میان آمده است.

تحولاتی که گفته شدند، روی دیگر سکه جهانی سازی هستند جهانی سازی، فرصت‌های بی‌مانندی در اختیار بشریت قرار داده، اما این فرصت‌ها در فضایی خنثی شکل نمی‌گیرند؛ بلکه در دنیایی مبتنی بر زر و زور و تزویر مطرح می‌شوند. پس سلطه‌گران جهانی بیش‌ترین بهره را از آن می‌برند و تهیدستان جهان چون همیشه در حاشیه باقی می‌مانند. جهانی سازی که خود را در سیاست تعدیل اقتصادی عیان ساخته، حاوی آثار منفی بسیاری، همچون فقر گسترده، بیکاری رو به رشد، تحلیل و ضعیف طبقه متوسط که رشد آن معلول خط‌مشی دولت رفاه بود و در یک کلام، قطبی شدن جوامع نیز بوده است: در یک سو، اقلیتی با ثروت‌های افسانه‌ای قرار دارند و در سوی دیگر، اکثریتی زیر خط فقر. در کتاب «فقر در ایران»، مقاله‌ای از نگارنده با عنوان «شورش‌های شهری» به چاپ رسیده است. در انتهای مقاله، جدولی ارائه شده که به شورش‌های مرتبط با سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول (IMF) یا شورش‌هایی مربوط است. که در اثر سیاست تعدیل لازم برای ادغام در سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن شکل گرفته‌اند. چنین شورش‌هایی را شورش برای نان نیز گفته‌اند. مرور جدول به خوبی نشان می‌دهد که با اجرای سیاست تعدیل در تمامی کشورهای جهان سوم، فقر چنان گسترش یافته که مردم را به خیابان‌ها کشانده و شورش‌هایی را موجب شده که عده زیادی از آنان در آن‌ها کشته و زخمی شده‌اند.

قطبی شدن جوامع که ایران نیز به برکت سیاست نیم بند تعدیل و فساد ناشی از آن، به خصوص فروش تراکم برای کسب درآمد و اجرای طرح‌های شهری، از آن بی‌بهره نمانده به آسیب‌های اجتماعی گسترده، به ویژه فحشا، اعتیاد و سرقت دامن زده است. مطالعات مقایسه‌ای نشان می‌دهند که آمار جرائم قبل و پس از اجرای چنین سیاستی با هم قابل مقایسه نیستند. بدیهی است که آسیب‌های اجتماعی و جرم، علل و عوامل دیگری نیز دارند. اساساً جهانی سازی، نقطه پایان دولت‌های رفاه است. همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم پایان دولت رفاهی به معنای تحلیل رفتن طبقه متوسط است. اعضای این طبقه، فرایند مفلوک شدن را

طی می‌کنند و مجبور به یافتن شغل‌های کمکی می‌شوند، آن‌هم در وضعیتی که بیکاری رو به افزایش است. پس واکنش به اوضاع پیش آمده که فقط در فقر خلاصه نمی‌شود، بلکه به یکسان‌سازی فرهنگی، نابودی هویت ملی، قومی، فرهنگی و زبانی، بیگانه‌ستیزی، تحمل نکردن تفاوت‌ها، تبعیض و کنار گذاشتن، ظهور گروه‌های راست افراطی (چون نازیسم در اروپا)، قدرت گرفتن انواع مافیا، نابودی خانواده، رواج گسترده فساد و بی‌قانونی و ده‌ها مورد دیگر نیز می‌انجامد، جنبش‌های ضدجهانی‌سازی، شکل گرفته‌اند.

جهانی‌سازی به دو بخش تقسیم می‌شود: جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد، به رهبری راست‌نوی (در ایالات متحده، ائتلاف مسیحی که بوش و گروهش به آن تعلق دارند و رسالتی در «آزادسازی جهان»! برای خود قائلند و پدیده عجیب و نوظهور صهیونیست‌های مسیحی که زاده تحریف باورهای یهودی - مسیحی است) - که شرکت‌های فراملیتی و امپراتوری‌های اقتصاد جهانی از آن حمایت می‌کنند، و جهانی‌سازی از پایین یا از دریچه فرهنگ، که واکنش به جهانی‌سازی از دریچه اقتصاد است.

اندیشمندان، صلح‌خواهان و به طور کلی نظاره‌گران نابودی محیط زیست، از میان رفتن فرهنگ‌ها و فقر گسترده ناشی از جهانی‌سازی، تأکید دارند که کوچک شدن دولت، از میان رفتن عناصر و عوامل و قوانین محدود کننده سرمایه‌داری - چنانچه نهادهای مدنی قدرتمند نشوند - به فاجعه‌ای باور نکردنی منجر خواهد شد. در ایران، در اثر سیاست تعدیل، این امر به خوبی تجربه شده است.

از طرف دیگر، دولت هنوز بسیار قدرتمند است؛ اما در تمامی جهان فساد گسترده پیکره دستگاه دولتی را آلوده ساخته است. شاید به همین دلیل است که حتی در کشورهای دارای قرن‌ها سابقه شهروندی، رعایت حقوق مردم، رعایت قانون، نهادینه شدن قانون و جامعه مدنی و نهادهای قدرتمند، از ضرورت تقویت مشارکت جمعی، تقویت شهروندی و رعایت حقوق آنان و گسترش وظایف شهروندی، آموزش همگانی، گسترش نظارت نهادهای مدنی، و ایجاد و گسترش سازمان‌های غیردولتی (NGOs)، سخن گفته می‌شود. پس جنبش‌های اجتماعی جدید برای رفع تبعیض، نظارت مردم و دخالت آنان در تمامی

امور، حفظ هویت، حفظ محیط زیست، روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. اکنون می‌توانید وضعیت جوامعی را که با این مسائل برای قرن‌ها بیگانه بوده‌اند، در بجنوحه جهانی‌سازی بهتر درک کنید. به همین دلیل است که امروزه پایداری و شهروندمداری، دو راهبرد جهانی در مورد تمامی جوامع تلقی می‌شوند. پایداری عبارت از زیستن به شیوه‌ای است که نسل‌های بعدی نیز بتوانند زندگی کنند و توسعه و تکامل را تجربه نمایند؛ پایداری بدین معنا دارای سه بعد اساسی است:

۱. ملاحظات زیست - محیطی و توجه به وضعیت جوی، به‌خصوص پارگی لایه اُزون؟

۲. فقرزدایی و عدالت اجتماعی،

۳. توسعه فراگیر و هماهنگ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی که

زمینه‌ساز سرمایه اجتماعی یا اعتماد عمومی و از میان بردن شکاف مردم - حکومت است.

بسیاری جهانی‌سازی را دوران پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی و پایان جامعه، و جامعه بدون آرمان تعریف کرده‌اند. این پیش‌گویی‌ها تنها زمانی به وقوع می‌پیوندند که جنبش‌های اجتماعی یا جهانی‌سازی از پایین کم‌رنگ و نابود شوند. جنبش‌های اجتماعی جدید، نقطه مقابل یا آنتی‌تز جهانی‌سازی از بالاست. جنبش تهیدستان، به ویژه تهیدستان شهری، طراحان جهانی‌سازی را به عقب‌نشینی وا داشته است. امروزه از گذار گام به گام، حفظ برخی یارانه‌ها، تور تأمین و به قول متفکری ایتالیایی، «جامعه تیمارگر»، سخن به میان آمده است. محتوای «جامعه تیمارگر» چیزی جز این نیست که هر کس باید به فکر خودش باشد؛ اما از زمان طرح این مطلب (۱۹۹۵) تا به امروز محتوای آن بسیار تغییر کرده و نقش کمک‌های متقابل و حتی دولتی در آن افزایش یافته است. اتفاقاً پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و در جریان جنگ آمریکا با عراق یا، بهتر بگوییم، اشغال آن کشور برای تکمیل شدن حلقه محاصره منابع مهم انرژی پیرامون ایران (دریای خزر، خلیج فارس، عربستان و عراق)، تمامی شعارهای مربوط به کاهش دخالت دولت و کوچک شدن آن باطل شده است. برعکس، تزریق دلار به جیب کمپانی‌های اسلحه‌سازی و نفتی سرعتی خیره‌کننده گرفته است. لذا



تردیدی نیست که جهانی سازی با برابر نهاد خود روبه‌رو شده و سنتز دیگری پدید آمده است.

اینک تا حدودی به وضعیت ایران می پردازیم. ما به دو بیماری عجیب عادت کرده ایم؛ یکی دم زدن از گذشته تاریخی خود است که البته جنبه نوستالژیک دارد. خارجیان هم به این مطلب پی برده‌اند. به همین خاطر وقتی به ایران می آیند با تأکید غلو آمیز بر اهمیت گذشته ما و نیز اهمیت منطقه‌ای کشورمان، به قول معروف، باد در آستین ما می‌کنند تا این از موضوع بهره‌برداری نمایند. مسئله دیگر فهرست کردن امکانات کشور است. بدیهی است که ایران کشور کم نظیری است؛ اما واقعاً ما با این همه امکانات چه کرده ایم؟ دستاوردها را نفی نمی‌کنم. امروز کشور ما از زیرساخت‌های قابل قبولی بهره می‌برد: نیروی متخصص و مستعدی داریم؛ و سطح آگاهی در کشور ما بالاست؛ راه، آب سالم و برق در اکثر نقاط ایران مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. و طرح‌های بسیار خوبی اجرا شده است. همه این‌ها به جای خود ارزشمند است. سرمایه ایرانیان خارج از کشور واقعاً افسانه‌ای و باور نکردنی است. توان تخصصی و علمی ایرانیان زبانزد همگان است؛ اما این که واقعاً از این امکانات درست استفاده می‌شود، بحث دیگری است. جامعه ما دچار کاستی‌های شدیدی است. مهم‌ترین نکته آن است که مصالح ملی را نمی‌شناسیم یا این که آن را در دعوای سیاسی آن را قربانی می‌کنیم؛ واقعاً برای مقابله با وضعیت در حال گذار جامعه جهانی، برنامه‌ای نداریم؛ نظام آموزش و پرورش و نظام آموزش عالی کشور، متناسب با دوران جهانی سازی نیست؛ نحوه برخورد ما با گروه‌های متفاوت و اساساً پذیرش متفاوت بودن نادرست است؛ مسأله سیاسی کشور حل نشده است، و تا این مسأله حل نشود، راه به جایی نمی‌بریم و نمی‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم، و هر گروهی تلاش‌های گروه دیگر را خنثی می‌کند. در این وضعیت، فقر، و بیکاری و آسیب‌های اجتماعی گسترش می‌یابند. برای حل این بحران به وحدت ملی و رعایت مصالح ملی نیازمندیم و تنها راه، گردن نهادن به قانون است؛ با حرف و شعار چیزی به دست نمی‌آید.

### پرسش و پاسخ

**پرسش:** شما فرمودید طبقه کارگر از بین رفته، از طرف دیگر فرمودید که شورش‌های نو به وجود آمده است. اخیراً در روز جهانی کارگر، دویست هزار کارگر در آمریکا تظاهرات کرده و کشته و زخمی داده‌اند. با این وضع چه طور می‌توانیم بگوییم طبقه کارگر وجود ندارد؟

**پاسخ:** من نگفتم طبقه کارگر وجود ندارد؛ بحثی که مطرح است، این است که فرایند تولید در دنیای معاصر به سمت خودکار شدن پیش می‌رود؛ یعنی کارخانجات در فضای کوچک با مواد جدید به صورت خودکار، کار می‌کنند. طبعاً این امر نیاز به طبقه کارگر را به حداقل می‌رساند پس یک دگرگونی پدید می‌آید. در بحث جهانی‌سازی، سه مفهوم کلیدی وجود دارد:

۱. انتقال،

۲. گذار،

۳. تسعید یا فناوری.

انتقال، دگرگونی و تغییر به یک ماهیت دیگر و در واقع یک استحاله است. وقتی کارخانه‌ها خودکار می‌شوند، به نیروی کارگر مشکل نیاز ندارند؛ این نیروی کارگر نیز محو نمی‌شود؛ بلکه تهیدستان متشکل شهری را به وجود می‌آورد. البته هنوز هم این فرایند خودکار شدن چندان نهایی نشده است تا در هیچ جا کارگری نباشد. در مبارزات و تظاهرات اول ماه مه واقعاً چیزی که رسانه‌ها به آن تکیه کردند، این بود که این تظاهرات چند طبقه‌ای و حتی فراتر از طبقه‌ای شده است. انواع جنبش‌ها در آن شرکت دارند. پس این فرایند اگر ادامه یابد، مفهوم کار تغییر می‌کند. یکی از ویژگی‌های جهانی‌شدن این است که مفهوم دیوان‌سالاری یا بروکراسی را تغییر می‌دهد و لذا برای انجام دادن کارها نیازی به سازمان‌داری عریض و طویل نیست. شما در یک روستایی خوش آب و هوا با استفاده از یک رایانه و تلفن همراه می‌توانید برای یک شرکت در زلاندنو کار کنید و اصلاً آن کشور را نیز نبینید، حقوق‌تان را به وسیله کارت اعتباری بگیرید، با آن خرج کنید و حتی یک نفر هم شما را به

عنوان همکار شناسد. این همان دو جریان متضاد است که قبلاً توضیح دادم؛ یعنی فرایند گسترش و تکه تکه شدن<sup>۱</sup> و فرایند ادغام در شهرهای بزرگ. شهرها به ایستگاه‌های اطلاعاتی و ایستگاه‌های انباشت سرمایه تبدیل شده‌اند؛ سرمایه‌ای که از طریق اطلاعات به دست می‌آید. پس تقسیم کار جدید، شهرهای اطلاعاتی را به وجود می‌آورد؛ مثلاً اگر شما دقت کنید، از سانفرانسیسکو تا لس آنجلس در سیلیکون ولی دویست تا سیصد شهرک صنعتی وجود دارد که حجم انباشت سرمایه آن‌ها برابر با یک سوم انباشت سرمایه در جهان است، یا روسیه در نیوسیبیرسک ۱۰۴ شهرک صنعتی اطلاعاتی را طراحی کرده است. این شهرک‌های اطلاعاتی نقش طبقه کارگر را کم‌رنگ می‌کنند. در کنار این امر، تولید فناوری بالا نقش خرده‌فروشی را کاهش می‌دهد. زمانی بود که کاری می‌کردند تا مصرف بالا رود کفش، پوشاک و غذا به فروش رسد؛ درحالی که امروزه میزان فروش تلفن همراه و لوازم آن پانزده هزار میلیارد دلار است. به همین دلیل، نقش بازار سنتی به شدت کاهش می‌یابد؛ اما این امر با فقر عمومی همراه می‌شود و این فقر در کنار مبارزه کارگران بیکار، صدها مبارزه دیگر را نیز شکل می‌دهد.

لذا وقایعی که در سیاتل آمریکا رخ داد، در دافوس سوئیس، بعد در بانکوک و سپس در واشنگتن تکرار شد. در جنوای ایتالیا نیز برخوردی بسیار فاشیستی با مردم صورت گرفت و مبارزه جنبش‌های جدید در سیاتل پلیس را مجبور کرد که دو کیلومتر را کاملاً منطقه بسته نظامی اعلام کند؛ دویست میلیون دلار در روز اول به مغازه‌های آن منطقه لطمه وارد آمد؛ بیش از ۱۱۰۰ نفر دستگیر شدند و هشتاد نفر نیز مجروح و بستری شدند. جنبش جدیدی در آغاز راه است و قدرتمندانه در حال مطرح شدن است. بحث این است که مبارزه با جهانی شدن، در جنبش‌های جدید نمودار شده است. در الگوهای نظری کلاسیک، مبارزه‌های کارگری به دلیل تضاد طبقاتی شکل می‌گرفت؛ اما در مورد جنبش‌های جدید چند طبقه‌ای یا فراطبقه‌ای این سؤال مطرح است که آیا این جنبش‌ها اصلاحی‌اند یا

دگرگون ساز و تغییر بنیادی آفرین. این بحث‌ها هنوز هم ادامه دارد؛ اما تردید نکنید که تقابل با جهانی شدن به صورت خشونت آمیزی روز به روز گسترده‌تر می‌شود.

**پرسش:** با توجه به ظرفیت‌هایی که در ایران وجود دارد، ایران چه نقشی می‌تواند در جهانی شدن ایفا کند؟

**پاسخ:** من به ایران خوشبین هستم. وقتی به چهره‌های نسل جوان (هر چند بی‌آرمان) نگاه می‌کنم، همزمان به این می‌اندیشم که اینان توانمندی‌هایی دارند که با نسل‌های قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست. پس خوشبین هستم و البته این خوشبینی مستلزم پایان یافتن بحث سیاسی و حل شدن مسأله سیاسی یا حل شدن و مشخص شدن قواعد بازی سیاسی است. اگر مسأله سیاسی در ایران حل شود، طبعاً توانمندی‌های زیادی در ایران وجود دارد. ایران امکانات طبیعی بسیار فراوانی دارد و می‌تواند تمام امکاناتش را از جهانگردی کسب کند. ما می‌توانیم نفت را اصلاً کنار بگذاریم. ایران دارای نیروی انسانی جوان و توانمند زیادی است. در ضمن، این توانمندی مخاطره آمیز نیز است. پاسخ سؤال شما این است که اگر بتوانیم مسأله سیاسی را حل کنیم، جامعه ایران راه دویست ساله را در بیست سال طی خواهد کرد. حل مسأله سیاسی هم به این شکل است که باید همه به قواعد بازی سیاسی تن بدهند و مسئولیت‌پذیر و پاسخگو شوند، اما اگر نتوانیم به این نیاز پاسخ بدهیم، متأسفانه به سمت آشفتگی پیش می‌رویم. ما بحران‌هایی سخت بر سر راه جهانی شدن داریم. ما تحقیقی در روستاهای همدان انجام دادیم و اسم آن را بحران نسل سوم کشاورزی در ایران گذاشتیم، چرا بحران؟ چون ۶۰ درصد تولیدات کشاورزی ما تهدید می‌شود. آموزش عالی ما مشکل دارد؛ آموزش و پرورش به بن بست رسیده است و در سطوح مختلف این مسأله مطرح است، و درباره‌ی آسیب‌های اجتماعی هم شما اطلاع دارید. این بحران‌ها به شرطی حل می‌شوند که قاعده بازی سیاسی فراگیر شود و همه به رعایت آن ملزم شوند؛ قانونمداری حاکم شود؛ نهادهای مدنی تقویت و افراد بر سرنوشت‌شان حاکم شوند. به همین دلیل شعور مردم عادی کوچک و بازار جنبش اجتماعی ایران را شکل داده است. اگر این قاعده ادامه

پیدا کند، بحران‌ها هم حل شدنی هستند و گرنه این بحران‌ها عمیق تر می‌شوند. امیدواریم که چنین نشود.

پرسش: ما دائماً در برزخ بین امید و ناامیدی هستیم. گویا تاریخ ما به صورت دوره‌ای تکرار می‌شود. همین وضعیت را در جنبش دوم خرداد دیدیم که با چه شوری آغاز و به چه ناامیدی ختم شد.

پاسخ: یکی از مشکلات جامعه ما رستم‌خواهی و در انتظار قهرمان بودن آن است. همه می‌گوئیم آقای خاتمی چه کرد. قرار نیست آقای خاتمی کاری کند. خود ایشان هم گفته‌اند تا زمانی که مردم به حقوق‌شان واقف نشوند و در پی مطالبه آن نباشند هیچ رستم‌دستانی مسائل این جامعه را حل نمی‌کند. البته این به معنای آن نیست که رفتار خاتمی قابل نقد نیست. در این زمینه، حرف‌های زیادی قابل طرح است؛ اما سخن بر سر قهرمان‌خواهی است. من موافق این سخن نیستم که چیزی در دستان ما نیست. اگر به هشت سال گذشته نگاه کنید، می‌بینید در هر دو باری که مردم متشکل وارد عمل شدند و رأی دادند، تغییرات اساسی در جامعه انجام شده است.

یک متفکر عرب می‌گوید دو نوع رویا در تاریخ بشر وجود دارد: رویای شهروند صاحب حقوق و آگاه و رویای سلطان عادل. تا زمانی که شما به عادل‌سازی سلطان می‌اندیشید و نیز تا زمانی که روشنفکر ما در راه تلاش حاکمیت است، این جامعه روی سعادت و بهروزی را نمی‌بیند. متأسفانه در هشت سال اخیر فقط روی بحث سیاسی تأکید و از جنبش‌های اجتماعی و عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی غفلت کرده‌ایم. متأسفانه در تاریخ ما درس گرفتن از گذشته تاکنون فقط در مرحله شعار و حرف باقی مانده است. ما جنبش‌های گذشته خود را اصلاً مطالعه و تئوریزه نکرده‌ایم. بارها گفته‌ام چرا در هیچ رشته دانشگاهی درس تئوری‌سازی یا نظریه‌پردازی در ایران وجود ندارد. چرا ما باید از نظریه‌های دیگران استفاده کنیم؟ تا زمانی که یک نظریه‌آغازین و بنیادی برای جامعه تعریف نکنیم و به یک تبیین از جامعه خود نرسیم، چگونه می‌توانیم راهبردی فکر کنیم؟

چگونه می‌توانیم به برنامه‌ریزی بیندیشیم؟ چگونه می‌توانیم طرحی برای اداره جامعه بریزیم، وقتی بلد نیستیم جامعه را تبیین کنیم؟ تبیین جامعه باید از علوم اجتماعی به دست آید. آیا شما درس نظریه‌پردازی را در علوم اجتماعی خوانده‌اید؟ اصلاً در برنامه درسی، چنین رشته دانشگاهی دیده شده است؟ چرا؟ باید حتماً نظریه‌ها را جونز و مایکل طراحی کنند. من نمی‌گویم هر جامعه‌ای دارای نظریه خاص خود است؛ اما نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی حاوی ارزش داوری فرهنگی‌اند؛ یعنی با ارزش داوری‌های فرهنگی آمیخته و در یک بستر جهانی تکامل پیدا نکرده‌اند که سنتز وضعیت آن‌ها گوناگون باشد. این مشکلات ماست. بار دیگر تأکید می‌کنم من موافق این نیستم که می‌گویند در دست ما هیچ چیزی نیست. همه چیز در دستان پرتوان شماست باید آگاهی پیدا کنید تا بتوانید آن نیروی لایزال را به دست آورید. من معتقدم این آگاهی‌یابی در ایران آغاز شده‌است و نسل کنونی و نسل بعدی بسیار آگاه و دارای ویژگی‌های خاص شخصیتی هستند و این آگاهی‌های دیگر برای ایران باقی نگذاشته است. ایران هیچ راهی جز این ندارد که به سمت نهادهای مردمی، مشارکت مردم و استفاده از نیروی آنان برود. به زودی جمعیت کشور به یک‌صد میلیون نفر می‌رسد؛ درآمد نفتی ما صرف هزینه‌های داخلی می‌شود و ما وارد کننده نفت می‌شویم. دولت چه کار می‌تواند بکند؟ این جاست که برای اولین بار این طلای سیاه یا بلای جان‌ها مورد نقد واقعی قرار می‌گیرد. در دنیای آینده، کسانی که فکر می‌سازند، برنده‌اند، سیاهی لشکر با هر مدرکی به هیچ دردی نمی‌خورد. باید در رشته خودتان بسیار بسیار برجسته شوید. دنیای آینده، دنیای طراحی، فکرسازی و عمل‌آوری فکر، و اجراست و شما باید در این راه گام بردارید.

**پرسش:** احساس می‌کنم سازمان‌های غیردولتی (NGOs) در بعد سیاسی تجزیه‌کننده نیروهای اجتماعی هستند که می‌خواهند مسئله اساسی جامعه را حول یک محور خاص حل کنند. آیا این خطر وجود ندارد که این سازمان‌ها به نام مشارکت، ابزار دست نظام حاکم

شوند. مسئله این است که مشارکت در ایران چندان ریشه ندارد، پس بحث مشارکت چگونه مطرح می‌شود؟

پاسخ: این سؤال خوبی است اگر سازمان‌های غیر دولتی تجزیه کننده نیروهای اجتماعی هستند، پس راه حل نظری، الگوی پوپولیستی است. الگوهای تمام خلقی که هیأت حاکم در یک سو قرار می‌گیرد و تمام مردم در یک سمت، و این همان چیزی است که ما آن را در طول تاریخ مان می‌بینیم؛ حتی انقلاب اسلامی ایران هم یک انقلاب پوپولیستی است. اتفاقاً ما از الگوی پوپولیستی به طرف الگوی دمکراتیک حرکت می‌کنیم. این الگو متری تر است؛ چون اجازه می‌دهد تا تضادهای طبقاتی بروز کنند، منافع مرزبندی شود و هرکسی از سکوی خود مبارزه طبقاتی را تعریف کند. این فضا را روشن و شفاف می‌کند. در جامعه پوپولیستی همیشه زمانی فرا می‌رسد که می‌گوییم اگر فلان کس برود، خیلی عالی می‌شود؛ در حالی که فلان کس می‌رود و عالی هم نمی‌شود! چون بعد از پیروزی، جامعه تجزیه می‌شود و این تجزیه، سازوکار جامعه را معطل نگه می‌دارد؛ اما در مورد نکته دوم که گفتید ابزار دست حاکمیت هستند، باید گفت بله، همه جا این سازمان‌ها می‌توانند گروه فشار باشند یا حکومت‌ها را اصلاح کنند. در ایران، مقامات و با بستگان آن‌ها سازمان‌های غیر دولتی زیادی تأسیس کرده‌اند. شما نمی‌توانید وضعیت بیمارگونه یک نهاد مدنی را جزو تعریف آن نهاد مدنی بگیرید. وقتی می‌گوییم جامعه مدنی، منظور این نیست که طبقات در سطوح مختلف از امکان مبادله برابر و مساوی برخوردار باشند. در جامعه مدنی، شما این امکان را می‌یابید که گروه‌های مختلف را با هویت‌های متفاوت براساس مواضع خودشان وارد عمل سیاسی کنید؛ منتها خواسته آن‌ها را از هم تفکیک می‌کنید. خواسته‌های عام و عمومی، که فرا طبقاتی است و خواسته‌های خاص، مسئله‌ای که جامعه مدنی در ایران دارد، این است که متأسفانه به دلیل فشار موجود بر روی آزادی مردم ایران، از یک سو و محرومیت تاریخی مان از سوی دیگر، ما جامعه مدنی را در چارچوب لیبرالی تعریف کرده‌ایم. فراموش نکنید وضعیت کنونی ما وضعیت سوسیال - دمکراسی است. این جاست که یک عرصه توافق عمومی یا حائل یا یک عرصه بینابینی به نام عرصه همگانی و عمومی

شکل می‌گیرد و به شما اجازه می‌دهد که مواضع دیگران و حاکمیت را درک کنید. پس بحث عدالت اجتماعی را باید با آزادی در آمیزیم. خطری که شما می‌گویید، زمانی مطرح است که به خاطر اهمیت آزادی برای ما، ما فقط به مفهوم آزادی فکر و فراموش کنیم که آزادی در ظرف شرایط طبقات متخاصم، مشروط تعریف می‌شود و اگر این تعریف انجام نگیرد، تمام مرزبندی‌ها مخدوش می‌گردد.

